



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: سید مجاهد هاشمی
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید مجاهد هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۱-۵ ۸۸۸۸ ۳۷۲-۵۱
- نامبر: ۰۳۸۴۹۰۳۸۴-۵۱
- روابط عمومی: ۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۸

SHAHRRANNEWS.IR

شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

ميثاق نامه اخلاق حرفه اي



دماي هوای مشهد

۹۹٪

۱۱° ↓ ۱۷°

ظہر ۱۶

صبح ۱۸

عصر ۱۴

شب ۱۳

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر: ۱۱:۲۷:۵۸ نیمه شب شرعی: ۱۶:۳۹:۲۲

غروب آفتاب: ۱۸:۲۶:۱۱ اذان صبح فردا: ۰۳:۵۱:۰۲

اذان مغرب: ۱۸:۴۶:۰۴ طلوع آفتاب فردا: ۰۴:۲۸:۵۰



شهید فرامرزی عباسی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۸/۲/۲۱ آبادان- عملیات ذوالفقار

تاریخ تولد: ۱۳۱۷- طالقان

محل زندگی: مشهد

مدفون شده در حرم مطهر رضوی

هنر روز



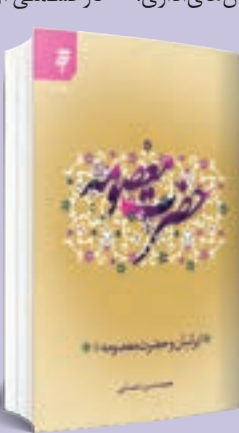
تایپوگرافی عبارت یا فاطمة المعصومه (س) اثر حامد مغروری

کتابخوان

یک بانو، یک شهر و یک فرهنگ

نیز ایرانیان با این بانو آرمگاه و آستانه‌وی چه رفتاری داشته‌اند و بر پایه آن چه آداب و آیینی بر ساخته‌اند؟، این کتاب آثار ورود حضرت معصومه (س) به ایران و ساخته شدن آستانه‌وی در شهر قم بر فرهنگ عامه ایران و نیز رفتارها و آداب و آیینی را بررسی کرده است. در قسمتی از این کتاب دربارهٔ مقام و جایگاه حضرت معصومه (س) چنین نوشته شده است: «ملاصدرا، فیلسوف نامدار ایرانی قرن یازدهم هجری، می‌گوید که در قم زندگی می‌کرد، هرگاه به مشکلی برمی‌خورد، بامطلبی برایش می‌پرسید. به حرم حضرت معصومه (س) می‌رفت و از او یاری می‌جست و همان‌جا مطلب برایش حل می‌شد.»

کتاب «ایرانیان و حضرت معصومه (س)» به قلم محمدحسین شمسایی در ۱۶۹ صفحه و از سوی انتشارات به‌نشر منتشر شده است. این کتاب هشت فصل دارد شامل زندگی آن حضرت، جایگاه دینی و شخصیت معنوی او، حضرت معصومه (س) و آیین‌های معنوی ایرانیان، حضرت معصومه (س) و آداب ایرانی، ساختار حرم، مکان‌ها و ساختمان‌های اداری، حضرت معصومه (س) در ادبیات فارسی و گسترش شهر قم، در پشت جلد این کتاب آمده است: «مهاجرت حضرت معصومه (س) به عنوان یکی از اهل بیت پیامبر اسلام (ص) و از شخصیت‌های دوره تابعین به ایران، چه اندازه در پیدایی و شکل‌گیری فرهنگ کنونی شهر قم و فرهنگ عامه ایران نقش داشته است؟ مردمان قم و



به بعد عطش علم‌آموزی سیدجواد مصطفوی را سیراب نمی‌کرد. پس نظر به نیاز زمان و زمانه، درست در سال ۱۳۴۸ تصمیم می‌گیرد به دانشگاه الهیات وارد شود و مقطع لیسانس و دکتری را در مشهد سپری‌کننده بعدتر نیز استاد دانشگاه الهیات در دانشگاه فردوسی مشهد شد. آنچه در زندگی او انتهای نداشت، مداومت در تحقیق و پژوهش بود و اعتقاد داشت از مسیر قرآن و عترت است که می‌توان به حقایق جهان هستی رسید. اسلام را مطمئن‌ترین پل برای رسیدن به حقیقت می‌دانست و هر آنچه در تألیفات و تحقیقات او به چشم می‌خورد، ریشه در درک آیات و روایات داشت. اما برجسته‌ترین آثار به جامانده از او، پژوهش‌های ارزشمندی است که در نهج البلاغه، اصول کافی، صحیفه سجاده‌یه، وسائل الشیعه و دیگر کتب روایی انجام داده بود و روش‌های تازه‌ای را برای سهولت در پژوهش روایات ابداع کرده بود. بنیاد نهج البلاغه پیش از هر مجموعه‌ای دیگر، شاهد و ناظر ممارست‌های دکتر مصطفوی بود که چگونه عمر خود را در خدمت نهج البلاغه وقف می‌کرد: «خود من که این همه با نهج البلاغه سروکار دارم، گاهی می‌شود مطلبی را که قبل از آن دیده‌ام و حالا می‌خواهم پیدا کنم مدتی شاید حدود یک سال معطل می‌شوم و نمی‌توانم آن مطلب را بیابم. مطالب اسلامی هم که باید از همه ابعادش بررسی شود و در این حالت است که محقق بی‌نیاز از یک فهرست نمی‌تواند به مقصود، دست یابد. لذا به این فکر افتادم. این کار (تهیه معجم المفهرس نهج البلاغه) از ابتدا تا پایان حدود هفت سال طول کشید. آن زمان فیش‌برداری در ایران چندان رایج و مرسوم نبود. وقتی این کار به آخر رسید، به هرکس می‌گفتم این کتاب را نوشته‌ام و می‌خواهم آن را چاپ کنم حاضر نمی‌شد، علاوه بر این اثر ارزشمند ۲۲ کتاب و مقاله به جامانده که رشته تسبیح تمامی آثار او، میل به صلح و آشتی و صفا و صمیمیت میان بندگان خداست در این بین، اثر مشهور او با عنوان «یہشت خانواده»، نمونه بارزی از نگاه لطیف و رقیق اوست که زوجین را به دور از اختلاف و نزاع، با نظر به مبانی دینی، به مسیر آرامش و خوشبختی دعوت می‌کند.

تهران شروع به تدریس کرد، «در مدرسه مروی هم درس می‌دادم و هم اینکه به درس مرحوم حاج سید احمد خوانساری می‌رفتم. در آن هنگام درس منظومه را مرحوم قاضی که استاد بسیار شریفی بود، درس می‌داد... اما حجره‌های باصفای مدارس حوزه علمیه، از جایی



دکتر سیدجواد مصطفوی و خدمت در آستان قدس رضوی

رضوی منصوب شد و پس از آن با پی‌ریزی و تشکیل آن مرکز آموزشی نوپنیا، نخستین کنگره جهانی امام رضا(ع) را نیز در مرداد سال ۱۳۶۳ برگزار کرد و در مقام دبیر کنگره به عرضه مقاله‌ای

دکتر مصطفوی علاوه بر خدمات ارزنده تحقیقی، پژوهشی در حوزه و دانشگاه، سال ۱۳۶۲ نیز به دعوت تولیت محترم آستان قدس رضوی، به ریاست دانشگاه علوم اسلامی

ای دختر خورشید ای خواهر دریا ز هراترین زینب زینب‌ترین زهرا فهم حقیر ما پایین‌تر از پایین وصف بلند تو بالاتر از بالا ماییم و چشمی‌تر ای چشمه کوثر بر ما عطایی کن از فیض اعطینا وقتی ضریحت را با گریه می‌پوسیم در چشمان پیداست آن قبر ناپیدا باز از تو می‌گویم یا حضرت زینب این قطره را در یاب ای دریا از آه لبریزم از اشک سوزارم

محمدجواد شرافت

تو هم شبیه رستمی، هم شبیه آرش کمان گیر

یادی از میرحسین ارزننگ‌نژاد، نقاش و مجسمه‌ساز مشہدی

قاسم فتاحی

هنوز یکی دو ساعتی مانده بود به کلاسش. همین که اعلام کردند آقای ارزننگ یک جلسه، فقط یک جلسه، می‌خواهد درباره مجسمه‌سازی و نقاشی حرف بزند و این اولین و آخرین کلاس استاد در این جهان است ظرفیت کلاس تمام شد. بالاخره کم چیزی نبود. یکی از شناخته شده ترین هنرمندان معاصر تاریخ ایران می‌خواهد از تجربه‌هایش بگوید. از اینکه چطور نقاشی را شروع کرد و بعد مجسمه‌سازی را پی گرفت و تبدیل شد به یکی از پر آوازه ترین مجسمه‌سازان صاحب سبک ایران که توی صدویک سالگی از دنیا رفت. توی سنی که هنوز جان داشت برای جان دادن به اسطوره‌ها. استاد ترسیده به ساختمانی که قرار بود کلاس در آن برگزار شود ایستاد. همراه جوانی که موهایش را دم اسبی بسته بود و یک لحظه تلفنش قطع نمی‌شد و کلکی داشت بابت ورک شاپ تازه هماهنگی می‌کرد آمده بود. از ماشین پیاده شده بود و داشت دقیقاً پشت سر جوان راه می‌رفت، یکهو اما راه کج کرد و رفت طرف توی غرفه بچه‌های کوچکی که داشتند نقاشی می‌کشیدند و گل بازی می‌کردند. جوان تلفنش را قطع کرد: «آقای ارزننگ کجا؟ دیر میشه‌ها، ارزننگ گفت: «می‌خوام باحال خوب پیام دیگه. تازه رسیدیم. طول نمی‌کشه.» جوان نتوانست اصرار کند. جای اصرار زیادی هم نداشت. رفت داخل. دید همه صندلی‌ها آن قدر کوچک است که نمی‌توانند بنشینند. خم شد و نشست کنار چنندا دختر و پسری که داشتند نقاشی می‌کردند. یکی داشت خانه‌شان را نقاشی می‌کرد، یک خسته و معلمشان و یکی هم داشت شخصیت‌های بتن و سرامین و باری را می‌کشید. ارزننگ برق افتاده بود توی چشم‌هایش. کتش را در آورد و آستینش را داد بالا. یکی از بچه‌ها اما داشت پدرش را می‌کشید. پدرش با لباس کشتی. استاد زل زد به نقاشی پسر و خیزید جلوتر. به پسر گفت: «اینجا سالن کشتیه یا زورخونه؟! پسر بدون اینکه استاد را نگاه کند گفت: «معلومه دیگه. سالن کشتیه. بابام کشتی می‌گیره منم باخودش می‌بره. ببین چقد گنده کشیدمش. باز و هاشو نگه کن.» استاد چیزتی نگفت. پسرک به استاد گفت: «تو نقاشی بلدی؟» استاد گفت: «یک کمی آره.» بعد مادرش را داد دست آقای ارزننگ تا ادامه نقاشی‌اش را بکشید. شروع کرد به کشیدن. در و دیوار سالن کشتی را کشید و چنندا تابلو و مدال و این‌ها. پسرک به استاد گفت: «چقد نقاشی تون خوبه. مامانت یادت داده؟» استاد خندید. پسرک بعد رفت توی گوشش گفت: «بابام تو خونه بهم میگه رستم، می‌تونی منو

اول شخص

در آغوش امن نهج البلاغه

درباره دکتر سیدجواد مصطفوی، اسلام پژوه فقید مشہدی که در بیستم اردیبهشت سال ۱۳۶۸ بدرود حیات گفت



آزاده چشمه سنگی نویسنده

سال ۱۳۰۱ خورشیدی میرزا مهدی اصفهانی برای تدریس به حوزه علمیه مشهد آمد. روحانیت که آن روزها در مقام روشنگران جامعه، جایگاه خوبی در میان مردم داشتند پیش از هر چیز محل ترس و وحشت حکومتی‌ها بودند. طاغوت پهلوی تلاش می‌کرد اسلام را از صفحه زندگی مردم پاک کند و شاه آشکارا، خوش خدمتی استعمارگران را می‌کرد. در همین شرایط بود که جایی حوالی مشهد، در روستای طرق، کودکی در خانواده سیدمحسن مصطفوی متولد شد که نامش را جواد گذاشتند. خانواده مصطفوی نسل به نسل از روحانیون باتقوا و آبرومندی بودند که موقعیت اجتماعی پرنفوذی در میان مردم داشتند و در ادوار گوناگون با شجاعت تمام علیه ظلم زمانه انتقاد می‌کردند. سیدجواد نیز متأثر از روحیات خانواده و جامعه خود، تا هشت سالگی به مکتب خانه رفت. با دایر شدن مدارس جدید هم تحصیلات خود را تا پایه دوم ابتدایی در روستای زادگاهش گذراند تا اینکه هم پای پدر به مشهد کوچ و در همانجا تحصیلات ابتدایی‌اش را تمام کرد. تحصیل در زندگی سیدجواد، نهایت آمال و آرزوهایش بود. حجره‌ای از حجره‌های مدرسه خیرات خان مشهد در سال‌های ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲. آغاز دروس مقدماتی‌اش بود. در ادامه دو سه سالی به مدرسه «دودر» رفت و دروس سیوطی و حاشیه و معنی را پای درس استاد شیخ محمدرضا دامغانی فراگرفت. ادیب نیشابوری هم معقول درس می‌داد. روزگار خوش جوانی سیدجواد از حظ آغاز کتابی تازه در پایان کتابی دیگر سپری می‌شد. دو جلد شرح لمعه را می‌بست و رسائل و مکاتب را باز می‌کرد. شرح تجرید را شروع می‌کرد و اشارات را تمام می‌کرد. عصر، استادان بااداریت و خوش‌کلام بود. شیخ هاشم قزوینی، شیخ مجتبی قزوینی، آشیخ هادی کدکنی، سید احمد مدرس یزدی.... و سیدجواد آن قدر آمد و رفت و خواند و نوشت تا در میانه دهه ۳۰ شمسی به تهران سفر کرد و پس از اقامت در اتاقی کوچک، خود نیز به جرگه استادان زمانه‌اش پیوست و در مدرسه مروی